

تفقه در دین و تحصیل معرفت دینی از نگاه

قرآن کریم و روایات

علی ربانی گلپایگانی^۱

چکیده

در قرآن کریم و احادیث، «تفقه در دین» و تحصیل معرفت دینی مورد توصیه و تشویق مؤکد قرار گرفته است. «تفقه در دین» به معنای آگاه شدن از معارف و احکام دینی، آگاهی از طریق تقلید را شامل می‌شود، اما کاربرد خاص آن به شناخت محققانه و مجتهدانه اختصاص دارد. قلمرو «تفقه در دین»، شامل اعتقادات، اخلاقیات و احکام فرعی عملی دین می‌شود؛ اگرچه کاربرد آن در اصطلاح رایج در حوزه‌های علمیه به شناخت اجتهادی احکام مربوط به اعمال مکلفان اختصاص دارد. «علم آخرت یا خدانشناسی و خودشناسی»، «بصیرت در دین»، «علم ملازم با اعتقاد و عمل و خشیت الهی»، «علم به معارف ایمانی»، «طریق آخرت و سلوک آن» تفاسیری است که از سوی عالمان اسلامی درباره چپستی فقه و تفقه در روایات بیان شده است. برای هریک از تفاسیر مزبور می‌توان شواهدی از روایات ارائه داد، ولی به هیچ‌یک اختصاص ندارد، و همه آنها مقصود و مطلوب است. در روایات، طلب و تحصیل علم بر هر مسلمانی به عنوان فریضه قلمداد شده است. مقصود از علم در این روایات، علمی است که یا بخشی از دین (یعنی اعتقادات، اخلاقیات و احکام مربوط به افعال مکلفان) را در برمی‌گیرد، و یا تحصیل آنها مورد تأیید و توصیه دین است. تحصیل این علوم از نظر وجوب و استحباب، و در فرض اول، عینی یا کفایی و اجتهادی یا تقلیدی بودن نسبت به افراد و شرایط مختلف، متفاوت است. در همه فروع و احتمالات، اعتقادات دینی به دلیل اینکه شالوده دین و دیانت به شمار می‌روند، جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارند.

واژه‌های کلیدی: تفقه در دین، علم دینی، فریضه علم، اجتهاد، تقلید، اصول دین، فروع دین.

در قرآن کریم و روایات پیشوایان معصوم، تفقه در دین مورد تشویق و توصیه مؤکد واقع شده است؛ چنان که طلب علم در روایات به عنوان فریضه الهی به شمار آمده است. در باره تفقه در دین، دو پرسش مطرح می‌شود: نخست اینکه مقصود از تفقه چیست، و آیا معرفت تقلیدی را نیز شامل می‌شود یا به معرفت تحقیقی و اجتهادی اختصاص دارد؟ دوم اینکه مقصود از دین چیست، آیا به احکام فرعی و عملی اختصاص دارد، یا شامل اعتقادات و اخلاقیات نیز می‌شود؟ درباره فریضه علم نیز این پرسش قابل طرح است که مقصود از علمی که تحصیل آن بر هر مسلمانی واجب است کدام علم است؟ پاسخ به پرسش‌های مزبور با بهره‌گیری از روش تحلیل عقلی، و بررسی آراء صاحب نظران در این باره، موضوع پژوهش این نوشتار است.

۱. تفقه در دین از نگاه قرآن کریم

قرآن کریم مؤمنان را به تفقه در دین ترغیب کرده و فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۲). برای مؤمنان جایز (یا واجب یا میسر) نیست که همگی برای جهاد با دشمن (یا برای تحصیل علم دین) از شهر و دیار خود به سوی میدان جنگ (یا به سوی مدینه و هر جایی که مرکز تحصیل علوم دینی است) رهسپار شوند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، طایفه‌ای (به سوی میدان جنگ مدینه یا هر جایی که مرکز تحصیل علوم دینی است) رهسپار نمی‌شوند تا دین را بشناسند، و آنگاه که به سوی قوم خود بازگشتند (یا قومشان به سوی آنان بازگشتند)، آنان را انذار کنند، شاید (پس از آگاهی از معارف و احکام دین، از مخالفت با آن) برحذر شوند (و به دستورات دینی عمل کنند).

۱-۱. بررسی ارتباط آیه نفر با آیات جهاد

آیات قبل و بعد این آیه، مربوط به جهاد با مشرکان و کافران است. در اینکه این آیه با آیات قبل و بعد ارتباط معنایی دارد و به مسأله جهاد مرتبط است یا نه، چند احتمال و بلکه چند دیدگاه مطرح شده است:

۱-۱-۱. بنابر اینکه آیه نفر مرتبط با آیات جهاد است، در این باره که چه کسانی

به تفقه در دین تشویق و ترغیب شده‌اند، دو فرض متصور است:

۱-۱-۲. مقصود کسانی‌اند که رهسپار جهاد با دشمن شده‌اند. بنابر این احتمال، مراد از تفقه در دین، فراگیری معارف و احکام دینی نیست، بلکه مراد، مشاهده کردن امدادها و عنایت‌های خداوند نسبت به مسلمانان است که با وجود اندک بودن شمار و ناچیز بودن ادوات جنگی آنان در مقایسه با سپاه دشمن (کافران و مشرکان)، بر آنان پیروز می‌شوند؛ یعنی حقانیت اسلام را در میدان نبرد با دشمن مشاهده می‌کنند. تنبه و توجه به این مطلب، تفقه در دین است: «فالتنبه لفهم هذه الدقائق و اللطائف، لا شکّ أنه تفقه» (رازی، بی‌تا، ۱۶: ۲۲۶). در این صورت معنای ﴿وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ این است که مجاهدان پس از بازگشت از جهاد، با بیان آنچه در میدان نبرد با دشمنان کافر و مشرک مشاهده کرده‌اند، کافران و مشرکان قوم خود را انداز می‌کنند.

۱-۱-۳. مقصود کسانی‌اند که در مدینه باقی مانده‌اند، یعنی آنان احکام و معارف الهی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شود را فرا می‌گیرند، و آنگاه که مجاهدان از میدان جهاد بازمی‌گردند، آن‌ها را به آنان تعلیم می‌دهند، و بدین وسیله آنان را انداز می‌کنند.

۱-۱-۴. بنابر اینکه آیه نفر با آیات جهاد مرتبط نباشد، بیان گر حکم مستقلی است، و آن اینکه بر ساکنان مناطق خارج مدینه واجب یا جایز نیست که همگی رهسپار مدینه شوند، تا معارف و احکام دینی را از پیامبر اکرم ﷺ بیاموزند (واجب عینی نیست)، بلکه این کار بر عهده عده‌ای از آنان است (واجب کفایی است). این عده، معارف و احکام دینی را فرا می‌گیرند، و پس از بازگشت به سوی قوم خود، آنها را به آنان تعلیم می‌دهند، و بدین وسیله آنان را انداز می‌کنند (رازی، بی‌تا، ۱۶: ۲۲۵-۲۲۶؛ طبرسی، ۱۳۷۹، ۵-۶: ۸۳-۸۴؛ رشید رضا، بی‌تا، ۱۱: ۷۷-۸۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۳، ۹: ۴۰۳-۴۰۴).

۱-۱-۵. احتمال دیگر این است که مراد از ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾ مؤمنان ساکن در خارج از مدینه است، یعنی جایز نیست که همه آنان برای جهاد با دشمنان به جبهه جنگ بروند، بلکه باید عده‌ای از آنان باقی بمانند. و مراد از ﴿لَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾ این است که از آنان که به جهاد با دشمن نرفته‌اند، عده‌ای به مدینه کوچ کرده و معارف و احکام دین را از پیامبر بیاموزند. این فرض، آیه

نفر را مرتبط با آیات جهاد دانسته و به سیاق استناد کرده است.^۱

ارزیابی

اگرچه می‌توان مشاهده کردن پیروزی مسلمانان در میدان جنگ بر دشمنان و توجه به عنایات‌ها و امدادهای الهی را نوعی تفقه در دین دانست، ولی با معنای ظاهری و متبادر از واژه «تفقه» تناسب ندارد، و نیازمند دلیل خاص است، و چنین دلیلی در دست نیست، لذا احتمال یا قول اول مقبول نیست.

احتمال یا قول سوم نیز با سیاق آیه هماهنگ نیست، و بدون دلیل معتبر نمی‌توان بر خلاف آن نظر داد، و چنین دلیلی نیز وجود ندارد.

احتمال یا قول دوم نیز که تفقه در دین را به ساکنان در مدینه اختصاص داده صحیح نیست. نظیر این اشکال بر قول چهارم که آن را به ساکنان در مناطق غیر مدینه اختصاص داده، وارد است.

دیدگاه صحیح در این باره آن است که با توجه به سیاق، جمله ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾ و جمله ﴿لَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾، هم مؤمنان ساکن در مدینه را شامل می‌شود هم دیگران را. و مفاد آیه شریفه این است که عموم مؤمنان در مدینه و خارج از آن (در مواردی که به دفاع عمومی نیازی نیست) نباید برای جهاد با دشمنان هجرت کنند، بلکه باید عده‌ای از آنان باقی بمانند. این عده اگر در مدینه‌اند، به هجرت به مدینه نیازی ندارند، ولی عده‌ای از آنان که خارج از مدینه‌اند، باید به سوی مدینه هجرت کنند، تا معارف و احکام دین را از پیامبر اکرم ﷺ بیاموزند و آنگاه که هجرت کنندگان به جهاد، به شهر و دیار خود بازگشتند، معارف و احکام دینی را که فرا گرفته‌اند، به آنان بیاموزند و بدین وسیله آنان را انذار کنند. همچنین آنان که از خارج از مدینه برای تفقه در دین به مدینه آمده‌اند، وقتی به شهر و دیار خود بازگشتند، تعالیم و احکام دین را به آنان که در آنجا سکونت دارند و به جهاد نیز نرفته‌اند، آموزش دهند و آنان را انذار کنند.

روشن است که این حکم به مؤمنان عصر پیامبر ﷺ اختصاص ندارد، و مؤمنان

۱. السیاق يدل على أنّ المراد بقوله «لینفروا کافه» لینفروا و لیخرجوا إلى الجهاد جمیعاً، و قوله: منهم، الضمیر للمؤمنین الذین لیس لهم أن ینفروا کافه، و لازمه أن یکون النفر إلى النبی ﷺ منهم، فالآیه تنهی مؤمنی سائر البلاد غیر مدینه الرسول أن ینفروا إلى الجهاد کافه، بل یحضهم أن ینفر طائفة منهم إلى النبی ﷺ للتفقه فی الدین و لینفر إلى الجهاد غیرهم (طباطبایی، ۱۳۹۳، ۹: ۴۰۳-۴۰۴).

در زمان‌ها و مکان‌های دیگر را نیز شامل می‌شود.

۲-۱. معنای تفقه

امین الاسلام طبرسی فقه را به علم و تفقه را به کسب علم، تفسیر کرده است: «التفقه تعلم الفقه، و الفقه العلم بالشیء». وی سپس قول دیگری را نقل کرده که فقه، فهم معنای استنباط شده است، لذا در مورد خداوند به کار نمی‌رود و گفته نمی‌شود: «لله سبحانه فقیه» (طبرسی، ۱۳۷۹، ۵-۶: ۲۲۶).

صاحب المنار، تفقه را به دانش آموختن همراه با تکلف و به صورت تدریجی، معنا کرده است: «إِنَّ التَّفْقَهَ هُوَ التَّعَلُّمُ الَّذِي يَكُونُ بِالتَّكَلُّفِ وَ التَّدْرِجِ» (رشید رضا، بی تا، ۱۱: ۷۸). وی همچنین معتقد است، ماده «ف ق ه» در بیست مورد در قرآن کریم به کار رفته و در نوزده مورد آن به معنای نوعی خاص از دقت فهم و ژرف اندیشی علمی است که در عمل، از آن بهره گیری می‌شود، لذا فهم حقایق از کفار و منافقان نفی شده است، چون آنان کنه مراد آنچه فهم آن مراد است را نمی‌فهمند، لذا در عمل از آن بهره نمی‌برند؛ چنان‌که قوم نوح نیز می‌گفتند: «ما نفقه کثیرا مما تقول»، زیرا درک آنان از کلام نوح علیه السلام سطحی بود، و عمق حکمت‌ها و مواظب نوح علیه السلام را نمی‌فهمیدند (همان، ۹: ۴۲۰-۴۲۱).

ایشان از ابوحامد غزالی نقل کرده که گفته است: اسم فقه در عصر اول بر علم به طریق آخرت و شناخت دقایق آفات نفوس، و مفسدات اعمال، و قوه احاطه بر کوچکی و پستی دنیا، و آگاهی از نعمت‌های اخروی، و استیلائی خوف بر قلب اطلاق می‌شد. تفقه در آیه ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ نیز به همین معنا است، زیرا این معنا است که از آن انذار حاصل می‌شود، نه استنباط احکام طلاق، عتاق، لعان و اجاره و نظایر آن‌ها، زیرا از این معرفت‌ها، انذار و تخویف حاصل نمی‌شود (همان: ۴۲۰؛ غزالی، ۱۴۲۱، ۱: ۴۷).

آیت الله جوادی نیز معتقد است ماده فقه به معنای فهم عمیق و ظریف، و باب تفعیل گویای نوعی دشواری و تحمل رنج است، در نتیجه «تفقه»، فهم ظریف و دقیق همراه با گونه‌ای اجتهاد و تلاش است (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۳۵: ۴۹۷).

اگرچه این گونه دقت‌ها در جای خود ارزشمند و در خور توجه است، ولی با تفقه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطابقت ندارد، زیرا مقصود از تفقه مؤمنان در آن زمان این بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته و معارف و احکام دینی که بر آن حضرت نازل شده بود را

دریافت کنند. اگر تکلفی برای آنان در اینجا وجود داشته، مربوط به تحمل رنج سفر و حضور یافتن نزد پیامبر ﷺ بوده است، نه در فهم معارف و احکام دین. بنابراین، می‌توان گفت: تفقه در آیه شریفه، اعم از فراگیری اجتهادی مصطلح و تقلیدی است.

۳-۱. قلمرو تفقه در دین

در استعمال رایج، فقه و تفقه در دین، به شناخت اجتهادی و استدلالی احکام عملی دین، اختصاص دارد، ولی تفقه در آیه نفر، به این معنا اختصاص ندارد، زیرا اصطلاح مزبور، جدید است، و در زمان نزول قرآن چنین اصطلاحی وجود نداشته است، لذا نمی‌توان آیه قرآن را بر اساس این استعمال تفسیر کرد (رشید رضا، بی‌تا، ۹: ۴۲۰).

بنابراین، مراد از تفقه در دین، فهم همه معارف دینی، اعم از اصول و فروع دین است، نه خصوص احکام عملی که همان فقه مصطلح نزد متشرعه است. گواه روشن بر این مطلب، جمله «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» است، زیرا این مطلب با تفقه در همه معارف دین حاصل می‌شود، نه خصوص احکام عملی در زمینه عبادات و معاملات (طباطبایی، ۱۳۹۳، ۹: ۴۰۴).

روایات گهربار معصومان عليهم السلام نیز اصطلاح قرآنی فقه و تفقه در قرآن را به گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که در برگیرنده همه معارف دینی و علوم اسلامی است، که از آن جمله، روایت «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۳۳) است (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۳۵: ۴۹۷-۵۰۱).

اصولا دین الهی عبارت است از مجموعه بایدها و نبایدهای شرعی در زمینه اعتقادات، اخلاق و اعمال، و اعتقادات شالوده و اساس آنها است. بنابراین، تفقه در دین، همه معارف و احکام دینی را شامل می‌شود و به احکام عملی آن اختصاص ندارد. مؤید دیگر این مطلب روایاتی است بیانگر این مطلب که ائمه عليهم السلام درباره فحص و تحقیق در مساله امامت به آیه نفر استشهاد کرده‌اند. یعقوب بن شعیب از امام صادق عليه السلام پرسید: هنگامی که امام از دنیا برود، وظیفه مردم چیست؟ امام عليه السلام آیه نفر را تلاوت کرد و فرمود: آنان در زمانی که درباره امام بعدی تحقیق می‌کنند، معذورند (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۳۰۹).

آیت الله شعرانی در این باره گفته است:

«تعلیم و انداز سه گونه است: ۱. بیان مطلب و استدلال بر آن به روش مدرسین و طلاب؛ ۲. فتوا دادن بدون ذکر دلیل آن برای عموم تا از روی تقلید آن را بپذیرند؛ چنان که میان مجتهدان و مقلدان آنان مرسوم است؛ ۳. نقل حدیث حجت الهی (پیامبر یا امام معصوم) برای دیگران. ظاهر آیه شریفه، هر سه نوع آن را شامل می‌شود» (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۱۵ پاورقی).

ارزیابی

حاصل آنکه، اطلاق دین در آیه شریفه، اعتقادات، اخلاقیات و احکام شرعی مربوط به اعمال جوارحی مکلفان را شامل می‌شود؛ چنان که اطلاق «تفقه»، شناخت تقلیدی و اجتهادی را در بر می‌گیرد. روشن است که معرفت تقلیدی آنجا متصور و معقول است که معرفت تحقیقی و استدلالی ممکن نباشد، و چون معرفت استدلالی در سطح ابتدایی در زمینه اصول اعتقادی برای همگان ممکن است، نوبت به معرفت تقلیدی نمی‌رسد.

۴-۱. معیار علم دینی

آیت الله جوادی آملی، پس از بیان اینکه فقه و تفقه در دین به احکام شناسی مصطلح اختصاص ندارد و شامل همه علوم سودمندی که در قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام به آن ترغیب شده و تحصیل آن‌ها واجب عینی یا کفایی است، می‌شود، گفته است: باید میزان کلی علم دینی و تفقه در دین را دریافت. وی آنگاه علوم را از حیث موضوع و روش مورد بررسی قرار داده و یاد آور شده است که از نظر موضوع، همه علوم بشری دینی است، زیرا موضوع آن‌ها یا فعل خداوند و یا قول خداوند است، و از نظر روش نیز همه علوم یا عقلی‌اند، یا نقلی، و عقل هم دارای اقسامی است: عقل تجربی، نیمه تجربی (ریاضیات)، تجربی (فلسفه) و تجربی محض (عرفان). پس همه علوم یا عقلی‌اند یا نقلی، و هر دو روش معتبرند و مدلولات و نتایج علمی آن‌ها حجت الهی‌اند. آنچه به اسلامی و غیر اسلامی وصف می‌شود، انگیزه عالم است، نه معلوم (علم) (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ۳۵: ۵۱۴-۵۱۵).

ارزیابی

اولاً: در آیه شریفه نفر، تفقه در دین مطرح شده است، و دین عبارت است از

مجموعه اعتقادات، احکام و اخلاق. پدیده‌های طبیعی، دین نامیده نمی‌شود، تا شناخت آن‌ها، تفقه در دین باشد.

ثانیا: غایت تفقه در دین در آیه شریفه، انذار قلمداد شده است، و انذار مربوط به امور معنوی و اخروی است، نه امور مادی. مگر اینکه گفته شود: از آنجا که عدم شناخت یا عدم التزام عملی به قوانین علمی مربوط به عالم طبیعت، پیامدهای ویرانگر مادی و دنیوی دارد، درباره آن‌ها انذار صادق است، زیرا آیه شریفه، هم پیامدهای ناگوار اخروی اعمال انسان را شامل می‌شود و هم پیامدهای ناگوار دنیوی آن‌ها را.

۲. تفقه در دین از منظر روایات

۲-۱. نمونه‌هایی از روایات

تفقه در دین، در روایات معصومین علیهم‌السلام نیز مورد تاکید و تشویق واقع شده است:
 ۱-۲. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ [فِي كِتَابِهِ]: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذَرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۳، روایت ۶): در دین تفقه کنید (دین را بشناسید) زیرا هر یک از شما که در دین تفقه نکند، اعرابی (بدوی) خواهد بود. امام علیه‌السلام سپس به آیه شریفه «نفر» استشهاد کرده است.

۲-۱-۲. مفضل بن عمر گفته است: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَاباً فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يَرْكَ لَهُ عَمَلًا» (همان: روایت ۷): بر شما واجب است که در دین خدا تفقه کنید، و اعراب (بدوی و ناآگاه به دین) نباشید، زیرا کسی که در دین خدا تفقه نکند، خدوند در روز قیامت او را مورد توجه و عنایت قرار نمی‌دهد، و عمل او را نمی‌پسندد.

۳-۱-۲. ابان بن تغلب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا» (همان: روایت ۸): دوست داشتم که با تازیانه بر سر اصحاب خود می‌زدم تا تفقه نمایند.

۱. ملا صالح مازندرانی در شرح این روایت گفته است: «و فيه دلالة على أنه لا بد للحاكم من أن يحمل الرعية على المعروف إذا تركوه و إن احتاج إلى الضرب و غيره من أنحاء التأديب و التعذيب» (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۸).

۴-۲. روایت شده که فردی به امام صادق علیه السلام گفت: «جَعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلًا عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَبَيِّنْهُ وَ لَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ»: مردی به امامت شما معتقد است، ولی از مردم عزلت گرفته و با برادران دینی اش رابطه ندارد. امام علیه السلام فرمود: «كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هَذَا فِي دِينِهِ» (همان، روایت ۹): او چگونه در دینش تفقه می کند (و معارف و احکام دین را چگونه می شناسد)؟

۵-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ» (همان: ۲۵، روایت ۳): هرگاه خداوند اراده کند که به فردی خیر برساند، او را در دین فقیه می کند (و به شناخت دین موفق می گرداند).

۶-۲. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى التَّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ» (همان، روایت ۴): کمال راستین، در تفقه در دین، صبر بر ناملایمات و اندازه نگاه داشتن در معیشت است.

۷-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَعْنِ بِفَقْهِهِ اخْتِاجَ إِلَيْهِمْ فَإِذَا اخْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ» (همان، روایت ۶): در هر یک از اصحاب ما که تفقه در دین نداشته باشد، خیری نیست، زیرا هنگامی که تفقه در دین نداشته باشد، (در معارف و احکام دین) به آنان (عالمان مخالف شیعه) احتیاج خواهد داشت، در نتیجه آنان او را گمراه خواهند ساخت.

۸-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَّا إِلَيْسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهِ» (همان: ۲۹، روایت ۱ و ۴): مرگ هیچ یک از مؤمنان برای ابلیس محبوب تر از مرگ فقیه نیست.

۹-۲. در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ» (همان، روایت ۲): هنگامی که مؤمن فقیه‌ای از دنیا برود، شکافی در اسلام واقع می شود که چیزی آن را پر نمی کند.

۱۰-۲. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: «أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا» (همان، روایت ۳): مؤمنان فقیه، دژهای اسلام اند، همان گونه که دیوارهای شهر، دژهای آن می باشد.

۲-۲. شرح و تبیین روایات

درباره این روایات دو پرسش مطرح می‌شود:

الف) مراد از دین چیست؟ آیا فروع دین و احکام آن مقصود است یا خصوص اعتقادات دینی است، یا اعم از آن دو است؟

ب) مقصود از فقه چیست، و فقیه چه کسی است؟ آیا مقصود از فقه، فهم و شناخت اجتهادی دین است، یا اعم از آن و شناخت تقلیدی است؟

۱-۲-۲. دین، اعم از اصول و فروع

پاسخ پرسش اول این است که مقصود از دین در این روایات، اعم از اصول و فروع دین است، زیرا هیچ گونه قرینه‌ای بر اختصاص آن به اصول یا فروع دین وجود ندارد. به ویژه آن که در برخی از آن‌ها به آیه «تفقه فی الدین» (آیه نفر) استشهاد شده است، و چنان که در بحث پیشین بیان شد، اطلاق دین در آیه شریفه، اعتقادات، اخلاقیات و احکام عملی دین را شامل می‌شود.

ممکن است گفته شود، عبارت: «و لم یزک له عملا» در روایت دوم، قرینه بر این است که مقصود از دین، فروع مربوط به اعمال است، ولی این استدلال صحیح نیست، زیرا عمل، اعم از جوانحی و جوارجی است، و اعتقادات و اخلاقیات مربوط به اعمال جوانحی انسان است. علامه مجلسی در شرح حدیث اول گفته است: اکثر علماء «تفقهوا فی الدین» را بر علم به فروع دین حمل کرده‌اند که یا از طریق اجتهاد و یا از راه تقلید به دست می‌آید، ولی می‌توان آن را بر اعم از اصول و فروع حمل کرد (مجلسی، ۱۳۷۰، ۱: ۱۰۰).

ملا صالح مازندرانی در شرح روایت هفتم: «لا خیر فیمن لا یتفقه من أصحابنا» گفته است: خیر دنیا عبارت است از سلوک حق و عدم انحراف از آن و هدایت کردن مردم به سوی آن، و خیر آخرت عبارت است از رستگاری به سبب سعادت ابدی و قرار گرفتن در ساحت عزت الهی، و این دو بدون تفقه در دین و شناخت صانع و صفاتی که لایق او است و معرفت یقینی به شریعت حاصل نمی‌شود. وی کلمه «فقه» در جمله «إذا لم یستغن بفقهه» را به اصول و فروع دین تفسیر کرده است (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۳۳).

۲-۲-۲. چیستی فقه و تفقه

درباره اینکه مقصود از فقه و تفقه در روایات چیست، تفسیرهای مختلفی ارائه شده است.

۱-۲-۲-۲. علم آخرت: خدانشناسی و خودشناسی

به اعتقاد ابو حامد عزالی، نام فقه در عصر نخست (عصر پیامبر ﷺ) صحابه و تابعین) بر علم مربوط به عالم آخرت و معرفت دقائق آفات نفوس و عوامل تباه کننده اعمال، و قدرت احاطه بر حقیق دانستن دنیا، و شدت تطلع و توجه به نعمت‌های اخروی، و چیرگی خوف (از کوتاهی در بندگی) بر قلب، اطلاق می‌شد؛ چنان که عبارت «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» در آیه شریفه نفر بیانگر آن است، زیرا انذار و تخویف، غایت فقه به شمار آمده است. معلوم است که این اثر بر معرفت‌هایی که نام برده شد، مترتب می‌گردد، نه بر معرفت فروع طلاق و لعان و بیع سَلَمٌ^۱ و مساقات و مانند آن (غزالی، ۱۴۲۱، ۱: ۴۷).

وی، در ادامه یادآور شده است که نام «فقه» بر معرفت اجتهادی در زمینه احکام ظاهری نیز به کار می‌رود، ولی این کاربرد، از باب شمول و عموم لفظ «فقه» و یا کاربرد تبعی است، ولی کاربرد اکثری آن ناظر به علم آخرت بوده است (همان: ۴۸).^۲ ملاصالح مازندرانی نیز در شرح حدیث اول گفته است: «مراد از تفقه در دین، طلب علمی است که در آخرت نفع می‌بخشد و قلب را دائما به حضرت قدس الهی جلب می‌کند، به گونه‌ای که از نظر عرف طالب چنین علمی به شمار می‌رود. این‌ها علمی هستند که پیمودن راه حق و وصل به غایت کمالی را فراهم می‌سازد، مانند علوم الهی و احکام نبوی و علم اخلاق و احوال معاد و مقدمات آن (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۴).

۲-۲-۲-۲. بصیرت در دین

شیخ بهایی در شرح این روایت معروف که هر کس چهل حدیث نافع در امور دینی مسلمانان را حفظ کند، در قیامت به عنوان عالم و فقیه محشور خواهد شد،^۳

۱. بیعی است که بهای جنس (مبیع) از پیش پرداخت می‌شود و تحویل جنس پس از موعدی که در عقد مقرر شده است صورت می‌گیرد و به آن سلف نیز گفته می‌شود، در مقابل بیع نسیه که جنس نقد است و بهای آن پس از مدتی پرداخت می‌شود.

۲. نکته شایان ذکر اینکه غزالی علم فقه در اصطلاح اخیر آن را علم متعلق به مصالح دنیا می‌داند، و علم متعلق به مصالح آخرت را علم مربوط به احوال و اخلاق قلب می‌داند (غزالی، ۱۴۲۱، ۱: ۲۷).

۳. «من حفظ علی أمتی أربعين حديثاً مما يحتاجون إليه في أمر دينهم بعثه الله عزوجل يوم القيامة فقيهاً عالماً».

گفته است: «مراد از فقه، مطلق فهم نیست؛ چنان که مراد از آن علم به احکام شرعیه عملیه از رهگذر ادله تفصیلیه آنها نیز نمی‌باشد، زیرا این معنا، مستحدث (نوپدید) است، بلکه مراد، بصیرت در امر دین است، و اکثر کاربردهای فقه در روایات، به همین معنا است، و فقیه کسی است که داری چنین بصیرتی است. این بصیرت دینی همان است که در روایت نبوی «لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها أشد مقتا»، به آن اشاره شده است.^۱ بصیرت دینی یا موهبتی است مانند آنچه پیامبر اکرم ﷺ برای علی علیه السلام - هنگامی که او را به یمن فرستاد- از خداوند درخواست کرد و عرضه داشت: «اللهم فقهه فی الدین»^۲، یا کسبی است؛ چنان که در وصیت امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام که فرمود: «و تفقه یا بنی فی الدین» (نهج البلاغه، نامه ۳۱) به آن اشاره شده است (شیخ بهایی، ۱۴۱۳: ۱۵).

فیض کاشانی نیز همین معنا را برگزیده و در شرح حدیث اول (تفقهوا فی الدین) گفته است: «حاصلوا لأنفسکم البصیرة فی علم الدین»: برای خود، بصیرت در علم دین را بدست آورید. سپس افزوده است اکثر کاربردهای فقه در قرآن و حدیث، همین معنا است و فقیه کسی است که صاحب چنین بصیرتی است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ۱: ۱۲۸).

ایشان در ادامه به گونه‌ای دیدگاه غزالی را نیز پذیرفته و گفته است:^۳ علم دین عبارت است از علم اخروی کمالی که پیش از این به آن اشاره کردیم (علمی که انسان به واسطه آن به لحاظ حیات اخروی، استکمال می‌یابد و در شناخت خود و شناخت خدا و پیامبران و حجج الهی و روز آخرت، و معرفت اعمالی که مایه سعادت انسان است و او را به خداوند نزدیک می‌سازد و آنچه مایه شقاوت و دوری او از خداوند است به آن نیاز دارد) و معرفت آفات نفوس و تباه کننده‌های اعمال و احاطه بر حقارت دنیا و اشتیاق به نعیم آخرت و چیره شدن خوف بر قلب؛ چنان که جمله «لینذورا قومهم»

۱. مفاد روایت فوق این است که فقیه راستین کسی است که به چیزی غیر از خداوند متعال دلبسته و وابسته نیست، و ذوب در معرفت و محبت به خداوند است.
 ۲. در منابع حدیثی و تاریخی عبارت: «اللهم ثبت لسانه و اهد قلبه» آمده است (ر.ک: احمد بن حنبل، ۱۴۱۶، ۱: ۵۴۴، روایت ۸۸۲؛ ابن کثیر، ۱۴۲۱، ۵: ۸۳).
 ۳. می‌توان گفت: آنچه شیخ بهایی گفته با سخن غزالی تفاوت جوهری ندارد، آنچه غزالی گفته شرح بصیرت دینی است که شیخ بهایی گفته و به عبارت دیگر، بصیرت دینی، اشاره و رمز مطالبی است که غزالی تبیین کرده است.

در آیه شریفه نفر) بر آن دلالت دارد. همچنین معرفت حلال و حرام و شرایع احکام، بر اساس محکماتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده است - نه آنچه از متشابهات استنباط می‌شود و تکثیر مسایل و تفریعات که امروزه مصطلح است - نیز داخل در تعریف مزبور است» (همان). ولی، در شرح روایت «الفقیه حق الفقیه الزاهد فی الدنيا، الراغب فی الآخرة، المتمسک بسنة النبی صلی الله علیه و آله» که از امام باقر علیه السلام روایت شده، گفته است: بدان جهت امام علیه السلام این صفات سه گانه را اوصاف فقیه حقیقی بیان کرده است که دو وصف اول، دلیل بر معرفت خدا و روز قیامت، و صفت سوم دلیل بر معرفت به اخلاق پسندیده نبوی و شرایع مصطفوی است، و این علوم معنای تام و تمام فقه است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ۱: ۱۶۴).

۲-۲-۳. علم ملازم با اعتقاد و عمل و خشیت الهی

ملاصالح مازندرانی در شرح حدیث «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین...» گفته است: یعنی علم به آنچه در زبان شرع وارد شده است، و اعتقاد به آنچه اعتقاد به آن مقصود است، و عمل به آنچه عمل به آن مراد است، همراه با اتصاف به خوف و خشیت الهی؛ چنان که فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸)، زیرا در این آیه شریفه، علم سبب خشیت از خداوند قرار داده شده است، بنابراین، اگر با خوف و خشیت همراه نباشد، علم نخواهد بود (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۳۵).

۲-۲-۴. علم به معارف ایمانی، طریق آخرت و سلوک آن

ملاصالح مازندرانی پس از بیان اینکه فقه در لغت به معنای مطلق فهم و آگاهی است، خواه در امور دین باشد یا در مورد دنیا، گفته است: فقه در عرف سابق به علم به حقایق و معارف ایمانی و علم به طریق آخرت و کیفیت سلوک راه آخرت، اختصاص داشت، سپس در عرف لاحق، به علم به فروع شرعی اختصاص یافت، لذا به کسی که مسایل فرعی در باب عبادات و معاملات و حدود و امثال آن را بدانند، هر چند به اصول معارف و احوال مبدأ و معاد آگاه نباشد، فقیه گفته می‌شود (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۲۵).

وی این مطلب را در شرح روایت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اوصاف فقیه بیان کرده که فرموده است: «الفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله، و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یترب القرآن رغبة عنه إلی غیره» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۸، روایت ۳): فقیه راستین کسی است که مردم را از رحمت خدا

ناامید نکند، و از عذاب الهی ایمن نسازد، و به مردم در انجام گناهان رخصت ندهد، و از قرآن، به خاطر گرایش به غیر آن، روی برنگرداند. به اعتقاد وی اوصاف یاد شده مربوط به فقیه در اصطلاح سابق آن است.

ایشان در شرح روایت: «ما من أحد يموت من المؤمنين أحب إلى ابليس من موت فقيه» از امام صادق عليه السلام نیز گفته است: «فقيه عبارت است از عالم به معارف ایمانی و کیفیت سلوک بر صراط با اعمال صالحه اعتدالیه» (مازندرانی، ۱۴۲۱، ۲: ۱۵۰). وی تفقه در روایت ششم را به معرفت خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روز قیامت (اصول دین) تفسیر کرده است (همان: ۴۷).

۲-۲-۲-۵. ارزیابی

با دقت در روایات و با توجه به آنچه شارحان احادیث بیان کرده‌اند، درباره معنا و قلمرو فقه و تفقه در روایات می‌توان گفت:

۱-۲-۲-۵-۱. فقه و تفقه در روایات، معنای لغوی آن که فهم و شناخت در خصوص دین است را در بردارد.

۲-۲-۲-۵-۲. فقه و تفقه در روایات، همه اجزا و ابعاد دین، یعنی اعتقادات، اخلاقیات و احکام عملی در خصوص عبادات و حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود. با این حال، ممکن است در برخی روایات، بعضی از موارد یاد شده مورد توجه ویژه واقع شده باشد که با قراین حالی یا مقالی تشخیص داده می‌شود.

۳-۲-۲-۵-۳. مقصود از فقه و تفقه در روایات، گاهی مطلق معرفت و شناخت دین است، و گاهی شناخت همراه با التزام عملی و بصیرت دینی، مقصود است. کاربرد دوم آن از کاربرد نخست بیشتر است، و فقه و تفقه راستین به همین معنا می‌باشد. این، همان معنایی است که غزالی، صدرالمتهلین، فیض کاشانی و دیگران بر آن تاکید ورزیده‌اند.

۴-۲-۲-۵-۴. تفقه در دین، به معنای شناخت دین، در حوزه اعتقادات (به ویژه اصول و شالوده‌های اعتقادی) به معرفت استدلالی اختصاص دارد که دارای دو مرتبه ساده و پیچیده است، و در قلمرو احکام دینی در زمینه عبادات و مسایل اجتماعی و سیاسی، معرفت تقلیدی و اجتهادی را شامل می‌شود. و چه بسا در برخی از روایات یکی از آن دو مقصود باشد و یا مورد تاکید ویژه قرار گرفته باشد، که تشخیص آن نیازمند قرینه و دلیل خاص است. از باب مثال تفقه در حدیث چهارم، آگاهی از معارف

و احکام دین از طریق شنیدن از کسانی که به آن‌ها آگاهی دارند را شامل می‌شود، و به فهم استدلالی و اجتهادی اختصاص ندارد، زیرا امام علیه السلام فرموده است: کسی که با مردم ارتباط ندارد و عزلت را برگزیده است، چگونه در دین تفقه می‌کند. تفقه در دین از راه ارتباط با دیگران، دو صورت دارد: یکی صرف شنیدن از آنان است (تفقه تقلیدی) و دیگری با گفت و گو و مباحثه علمی با آنان همراه است (تفقه اجتهادی).

در روایت اول و دوم نیز همین معنای عام مقصود است، زیرا در مقابل اعرابی قرار داده شده است؛ اعرابی یعنی بادیه نشین، او کسی است که از معارف و احکام دین آگاهی ندارد، نه آگاهی تقلیدی و نه آگاهی تحقیقی. بنابراین، تفقه که در برابر آن قرار گرفته است نیز اعم از آگاهی از دین از طریق تقلید یا تحقیق است. البته، تقلید در جایی است که معرفت استدلالی - هر چند به صورت ساده - در توان مکلف نباشد، و چون معرفت استدلالی در اصول اعتقادات - لاقلاً در شکل ساده آن - در توان همه مکلفان قرار دارد، معرفت در آن مجاز نخواهد بود.

تفقه در روایت ششم به قرینه اینکه در کنار صبر بر ناملايمات و رعایت اعتدال در مدیریت در زندگی قرار گرفته است - که دستیابی به آن‌ها، تلاش و تدبیر ویژه‌ای را لازم دارد - بر آگاهی تقلیدی، منطبق نمی‌باشد، و می‌توان گفت: مقصود از آن شناخت تحقیقی و استدلالی همراه با بصیرت و استقامت ویژه در دینداری است.

مقصود از فقیه در سه روایت اخیر نیز بر کسی که صرفاً از معارف و احکام دین، اعم از تقلیدی و تحقیقی آگاه است، منطبق نیست، بلکه مقصود کسی است که علاوه بر معرفت دینی، از بصیرت، روشن بینی و التزام عملی بالایی به دین نیز برخوردار است. چنین فردی است که مرگش مایه مسرت مضاعف ابلیس است، و در جامعه مؤمنین رخنه‌ای پدید می‌آید که پرشدنی نیست.

۳. تحصیل معرفت دینی در روایات

۳-۱. نمونه‌هایی از روایات

در روایات، تحصیل علم به عنوان فریضه‌ای همگانی به شمار آمده است:

۱-۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۳، روایت ۱ و ۵): جست و جو و تحصیل علم، بر هر مسلمانی واجب است؛ آگاه باشید که خدا

طالبان علم را دوست دارد.

۳-۱-۲. در روایتی دیگر آمده است که از امام کاظم علیه السلام سوال شد: «هَلْ يَسْعُ النَّاسُ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟» آیا بر مردم روا است که در باره آنچه به آگاهی از آن نیازمند هستند، (و نمی‌دانند، از کسانی که می‌دانند) پرسش نکنند؟ امام علیه السلام فرمود: خیر (همان: روایت ۲). پرسش از چیزی که انسان نمی‌داند، و به علم به آن نیاز دارد، از مصادیق طلب علم در روایت پیشین است.

۳-۱-۴. در روایتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «کمال دین در طلب علم و عمل به آن است... علم نزد اهلش مخزون است و به شما دستور داده شده است که آن را از اهلش بپرسید: «و العلم مخزون عند أهله قد أمرتم بطلبه من أهله، فاطلبوه» (همان: روایت ۴). مقصود از اهل علم در مرحله اول، پیامبران الهی و اوصیای آنان هستند و در مرحله دوم کسانی‌اند که علم را از آنان آموخته‌اند، که در روایات از آنان به عنوان عالمان وارث علوم پیامبران، تعبیر شده است: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (همان: ۲۴، روایت ۲؛ همان: ۲۷، روایت ۱).

۳-۱-۵. در روایتی از امام صادق علیه السلام مردم به سه دسته تقسیم شده‌اند: عالم، متعلم و غشاء (کف روی آب، یا چرک و مانند آن): «الناس ثلاثة: عالم و متعلم و غشاء» (همان: ۲۶، روایت ۲). مقصود از عالم در مرحله اول پیشوایان معصوم است؛ چنان که در روایت دیگری تصریح شده است (همان، روایت ۴).

۳-۱-۶. در روایتی دیگر از آن حضرت علیه السلام آمده است که خطاب به ابوحمزه ثمالی فرمودند: «أَعْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ أَحَبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَ لَا تَكُنْ رَابِعاً فَتَهْلِكُ بِبُغْضِهِمْ» (همان، روایت ۳): یا عالم باش یا متعلم یا دوستار اهل علم، و از گروه چهارم نباش که به خاطر دشمن داشتن اهل علم هلاک خواهی شد.

۳-۲. شرح و تبیین روایات

شارحان روایات درباره اینکه مقصود از علم در این روایات، علم متعلق به دین یا مرتبط با آن است، اتفاق نظر دارند، ولی در اینکه کدامیک از علوم دینی مقصود است، و آیا وجوب آن عینی است یا کفایی، و تحقیقی است یا تقلیدی یا اعم از آن دو، دیدگاه‌هایی مطرح شده است:

۳-۲-۱. به اعتقاد ملاصدرا و فیض کاشانی، مقصود از علمی که تحصیل آن بر

همگان واجب است، علمی است که مایه سعادت انسان و قرب او به خداوند و سبب شقاوت و دوری او از خداوند است. این علم مراتب و درجاتی دارد، و توانایی انسانها در تحصیل آن متفاوت است. بر هر کس، تحصیل آنچه در توان اوست، واجب است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۲: ۴-۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ۱: ۱۲۵-۱۲۶). بنابراین، مقصود، علم دینی است و وجوب آن نیز وجوب عینی است ولی به مرتبه‌ای خاص از آن اختصاص دارد. اما اینکه تحصیل آن، تحقیقی و اجتهادی است، یا تقلیدی، یا اعم از آن است، ذکر نشده است.

۲-۳. علامه مجلسی، معتقد است، متعلق علمی که تحصیل آن واجب است، سه چیز است:

الف) ذات و صفات خداوند (خدا شناسی)؛

ب) آنچه شناخت خدا و صفات الهی متوقف بر آن است (مبادی و مقدمات خداشناسی)؛

ج) شریعت الهی (بایدها و نبایدهای دینی در قلمرو اخلاق و اعمال).

خداشناسی، دارای دو مرتبه است: یکی شناخت استدلالی و یقینی، بدون توانایی بر پاسخ‌گویی به شبهات که واجب عینی است، و شناخت استدلالی و یقینی همراه با توانایی بر پاسخ‌گویی به شبهات که واجب کفایی است.

شناخت شریعت الهی نیز دو گونه است: یا واجب عینی است که اعم از تحقیقی و تقلیدی است، و یا واجب کفایی است که عبارت است از معرفت اجتهادی و تحقیقی (مجلسی، ۱۳۷۰، ۱: ۹۸-۹۹).

۳-۲-۳. ملاصالح مازندرانی بر آن است که وجوب در روایات فریضه علم، اعم از عینی و کفایی است، و از نظر قلمرو یا متعلق، اعم از اصول و فروع دین است، و تحصیل آن نیز اعم از تقلیدی و تحقیقی (اجتهادی) است. دلیلی که وی بر مدعای فوق اقامه کرده است به شرح ذیل است:

- هر مسلمانی به سلوک طریق حق مکلف است؛

- سلوک طریق حق در گرو شناخت آن است، پس شناخت حق و طریق آن بر هر مکلفی واجب است؛

- شناخت حق عبارت است از شناخت خدا و پیامبر (اصول دین)؛

- صراط حق یعنی دین الهی که احکام عملی و اخلاق نفسانی را شامل می‌شود (فروع دین):

- معرفت به عنوان یک تکلیف مشروط به قدرت است، لذا اگر بر معرفت استدلالی در اصول و فروع دین قادر است، معرفت استدلالی واجب است، و اگر بر آن قادر نیست، معرفت تقلیدی واجب خواهد بود (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۴).

۴-۳. از دقت در آراء یاد شده به دست می‌آید که این مطلب، که علمی که تحصیل آن بر مسلمانان واجب است، علم دینی (علم متعلق به دین) است، و اصول و فروع دین را شامل می‌شود، مورد توافق آنان است، با این تفاوت که ظاهر کلام ملاصدرا و فیض کاشانی این است که آن را واجب عینی دانسته‌اند، ولی علامه مجلسی و ملاصالح آن را اعم از عینی و کفایی قلمداد کرده‌اند؛ چنان که در کلام ملاصدرا و فیض کاشانی، تقلیدی یا تحقیقی بودن آن نیز بیان نشده است؛ هر چند ظاهر کلامشان بیانگر تحقیقی بودن آن است، اما علامه مجلسی و ملاصالح آن را اعم از تحقیقی و تقلیدی دانسته‌اند.

مزیت بیان علامه مجلسی بر بیان ملاصالح آن است که ملاصالح، در تقلیدی یا تحقیقی بودن تحصیل معرفت، میان اصول دین و فروع دین فرق نهاده است، ولی علامه مجلسی قائل به تفصیل است، و تحلیل وی در این باره جامع‌تر و دقیق‌تر است. بر اساس دیدگاه وی، مقصود از معرفت واجب در زمینه اعتقادات دینی، معرفت استدلالی و تحقیقی است، که دارای دو مرتبه است: مرتبه نخست آن عبارت است از شناخت استدلالی اصول اعتقادات به گونه‌ای که در توان همه افراد است، بدون اینکه از اصطلاحات و قواعد مقرر در علم منطق آگاهی داشته باشد، و بتواند به شبههاتی که مطرح می‌شود به صورت علمی پاسخ بدهد. این مرتبه از معرفت استدلالی واجب عینی است. و مرتبه دوم آن، شناخت استدلالی با توجه به اصطلاحات و قواعد مقرر در علم منطق و با قدرت بر پاسخ‌گویی به شبهات است، که در توان همگان نیست و وجوب آن کفایی است.

البته، باید به این نکته توجه داشت که اگر شبهه‌ای که در زمینه اعتقادات دینی مطرح می‌شود، باعث تزلزل و تردید در باور دینی شود، کوشش برای حل آن واجب خواهد بود. حال اگر انسان خود بر حل آن توانا نباشد، باید به کسی که توانایی آن را دارد، رجوع کند. اما اگر شبهه‌ای که مطرح می‌شود، موجب تزلزل و تردید در باور

دینی انسان نشود، تلاش برای حل آن وجوب عینی ندارد. آری، بر کسی که توانایی حل آن را دارد، واجب کفایی خواهد بود.

۳-۳. دیدگاه شیخ انصاری

شیخ انصاری، نظریه علامه حلی در «باب حادی عشر» که شناخت استدلالی اعتقادات دینی در باب توحید، نبوت، امامت و معاد، بدان گونه که او در همان کتاب مطرح کرده است، را واجب عینی دانسته و اگر کسی چنین معرفتی نداشته باشد، از ایمان خارج خواهد بود، را نقد کرده است و خود در این باره با استناد به برخی از آیات و روایات گفته است: «معرفت خداوند متعال و پیامبر و امام و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است، بر هر کس که توانایی تحصیل علم (استدلالی) به آن را دارد، واجب است، لذا باید در این باره به فحوص و بحث بپردازد. هرگاه به تفاسیل این اعتقادات تحصیل علم کرد، به آن‌ها معتقد شود، و در غیر این صورت، توقف کند، و اگر معرفت ظنی برایش حاصل شد، به آن معتقد نشود».

ادله‌ای که شیخ انصاری بر این مطلب آورده‌اند عبارتند از:

- آیه شریفه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)، زیرا عبادت در روایات به معرفت تفسیر شده است، لذا بر عمومیت معرفت دلالت می‌کند.

- حدیث نبوی: «ما أعلم شيئاً بعد المعرفة أفضل من هذه الصلوات الخمس» (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۳: ۲۵، روایت اول): پس از معرفت خداوند (یا معرفت به عقاید و احکام دین) چیزی را برتر از نمازهای پنجگانه نمی‌دانم. این استدلال بنابر این فرض است که افضل بودن بر امر واجب - به ویژه نمازهای یومیه - مستلزم وجوب افضل است.

- آیات و روایات دال بر وجوب تفقه در دین که عقاید را نیز شامل می‌شود، به قرینه اینکه امام علیه السلام بر وجوب نفر برای معرفت امام پس از موت امام پیشین، به آیه نفر استشهاد کرده است.

- ادله وجوب طلب علم دارای عمومیت است (انصاری، ۱۴۳۰، ۱: ۵۵۹ - ۵۶۰).

۳-۴. نقد محقق خراسانی بر شیخ انصاری

محقق خراسانی، استدلال شیخ انصاری بر وجوب تحصیل معرفت در زمینه عقاید دینی را ناتمام دانسته و گفته است: «مقصود از «لِيَعْبُدُونِ» (در آیه شریفه)، خصوص عبادت و معرفت خداوند است (و شامل عقاید دیگر نمی‌شود). روایت نبوی نیز در

صدد بیان فضیلت نمازهای یومیه است، نه بیان حکم معرفت، لذا اطلاق ندارد. و آیه نفر و مانند آن نیز در صدد بیان طریق دستیابی به تفقه واجب است، نه بیان آنچه معرفت آن واجب است. همچنین ادله وجوب طلب علم در صدد ترغیب و تحریض در طلب علم است، نه در صدد بیان آنچه علم به آن واجب است» (خراسانی، بی تا، ۲: ۱۵۶).

۵-۳. ارزیابی

نقدهای محقق خراسانی بر شیخ انصاری وارد نیست، زیرا:

۱-۳-۵. معرفت خداوند در معنای عام آن، معرفت دیگر اعتقادات دینی را نیز شامل می‌شود، چون که معنای عام معرفت خداوند عبارت است از شناخت ذات (اثبات وجود خدا) و شناخت صفات ذاتیه و صفات فعلیه خداوند؛ مباحث نبوت، امامت و معاد به صفات فعلیه خداوند باز می‌گردد، یعنی مقتضای حکمت، عدالت، جود و رحمت الهی است.

۲-۳-۵. اگر چه روایت «ما أعلم شیئا بعد المعرفة أفضل من هذه الصلوات الخمس» بیانگر فضیلت ویژه نماز نسبت به سایر عبادتهاست، ولی صلاة در این روایات، نمازهای واجب را نیز شامل می‌شود. و از طرفی، متفاهم عرفی (عرف متشرعه) این است که عبادتی که بر واجب برتری دارد، واجب است، هر چند می‌توان فرض کرد که عبادتی مستحب، از عبادتی واجب، پاداش بیشتری داشته و برتر باشد، ولی نیازمند دلیل خاص است.^۱ بنابراین، برتری معرفت خداوند و دیگر اصول اعتقادی بر نمازهای واجب، بر وجوب معرفت دلالت می‌کند.

مؤید این مطلب حدیث قرب الفرائض و النوافل است، زیرا در آن حدیث تصریح شده است که برای تقرب به خداوند، چیزی برتر از انجام فرایض نیست: «عن ابی جعفر علیه السلام إن الله جلّ جلاله قال: ما يقرب إلیّ عبدٌ من عبادی بشيء أحبّ إلیّ مما

۱. مانند سلام کردن بر دیگری که مستحب است و ثواب آن از پاسخ سلام که واجب است، بیشتر است. و مانند اعاده نماز واجبی که فرادا خوانده شده، به جماعت که ثواب به جماعت خواندن آن با اینکه مستحب است بر خواندن آن به صورت فرادا با اینکه واجب بوده است، بیشتر است. و موارد دیگر (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۴۱۳: ۲۲۰، حدیث ۳۵). شایان ذکر است که اطلاق روایت، برتری واجب بر مستحب را - خواه از یک سنخ باشند، یا از دو سنخ - شامل می‌شود. با این حال، احتمال دارد، روایت به فرایض تعدیه محض مانند نماز و روزه و حج و زکات و امثال آن اختصاص داشته و متصرف به آنها باشد (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸: ۵۹۴).

افتراضت علیه» (حر عاملی، ۱۳۹۸، ۳: ۵۳، روایت ۶): هیچ یک از بندگان من، به چیزی که از واجبات نزد من محبوب‌تر باشد، به سوی من تقرب نمی‌جوید. روایت مورد بحث نیز در پاسخ این سوال بیان شده است که برترین چیزی که بندگان با آن به خدا تقرب می‌جویند، چیست؟ (أفضل ما یتقرب به العباد إلی ربهم و أحبّ ذلک إلی الله عزوجل ما هو؟).

بنابراین، به قرینه روایت دوم، مفاد روایت اول این است که معرفت خداوند واجب است، و آن برترین عبادتی است که انسان از طریق آن به خداوند تقرب می‌جوید.

۳-۵-۳. آیه نفر که بر وجوب نفر برای تفقه در دین دلالت می‌کند، روشن است که وجوب آن غیری است، نه نفسی. آنچه در حقیقت واجب است، تفقه در دین است، و وجوب نفر از باب وجوب مقدمه واجب (وجوب غیری) است. و از طرفی، اطلاق «الدین» اعتقادات، احکام عملی و اخلاق دینی را شامل می‌شود و استشهاد امام علیه السلام به آیه نفر در باب وجوب معرفت امام نیز مؤید آن است.

این مطلب از روایات مربوط به تفقه در دین به روشنی به دست می‌آید، زیرا در این روایات، به تفقه در دین امر شده است. «تفقهوا فی الدین» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۳، روایت ۶)، «علیکم بالتفقه فی دین الله» (همان: ۲۴، روایت ۷)، «لوددت أنّ أصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا» (همان: روایت ۸). در برخی از این روایات، به جمله «لیتفقهوا فی الدین» در آیه نفر نیز استشهاد شده که بیانگر این است که آنچه در آیه نفر وجوب نفسی دارد و مقصود بالاصالة است، همانا تفقه در دین است، و وجوب نفر، غیری و مقدمی است.

محقق اصفهانی در نقد صاحب کفایه گفته است: (آیه نفر به خودی خود و بدون استناد به روایات) بر وجوب تفقه در دین دلالت می‌کند، ولی چون احتمال دارد که مراد از دین، خصوص احکام عملیه باشد، شیخ انصاری به روایاتی که در تفسیر آن وارد شده و مربوط به معرفت امام است، استشهاد کرده است (اصفهانی، بی تا، ۲: ۱۶۳).

بخش اول کلام محقق اصفهانی (دلالت آیه نفر بر وجوب تفقه در دین) درست است، ولی بخش دوم سخن ایشان درست نیست، زیرا احتمال مزبور، بر خلاف اطلاق کلمه «الدین» و فاقد اعتبار است. استشهاد شیخ به روایت در این باره را می‌توان از باب تأیید و تأکید دانست، نه برای دفع یا رفع احتمال یاد شده.

۴-۵-۳. محقق اصفهانی در ادامه گفته است: روایاتی که مربوط به معرفت امام است، و امام علیه السلام به آیه نفر درباره آن استشهاد کرده است، دو دسته‌اند: برخی از آن‌ها - همان گونه که استاد ما (محقق خراسانی) گفته است- ناظر به طریق معرفت می‌باشد، مانند صحیحہ یعقوب بن شعیب که گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم: اگر برای امام حادثه‌ای رخ دهد (از دنیا برود)، وظیفه مردم چیست؟ امام علیه السلام آیه نفر را تلاوت کرد و فرمود: آنان تا وقتی که درباره امام بعدی تحقیق می‌کنند، معذورند. کسانی که در انتظار نتیجه تحقیق هستند نیز تا بازگشت گروه تحقیق معذورند: «هم فی عذر ما داموا فی الطلب و هؤلاء الذین ینتظروهم فی عذر حتی یرجع إلیهم أصحابهم» (کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۳۰۹، روایت اول).

و بعضی از روایات بر وجوب معرفت امام و عدم عذر در ترک آن دلالت می‌کند، مانند صحیحہ محمد بن مسلم که گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا هنگامی که عالم (امام معصوم) از دنیا برود، بر مردم جایز است که عالم (امام) پس از او را نشناسند؟ امام علیه السلام فرمود: بر اهل این شهر (مدینه) جایز نیست، و بر اهالی شهرهای دیگر، به مقدار زمانی که از آنجا به مدینه می‌آیند (تا درباره امام تحقیق کنند)، عدم شناخت امام جایز است، سپس امام علیه السلام آیه نفر را تلاوت کرد (همان، روایت ۳).

ظاهر صدر این روایت، سوال از معرفت امام و معذور بودن در ترک آن است. ظن قوی این است که استشهاد به آیه نفر برای معذور بودن در عدم شناخت امام به مقدار طی مسیر است که لازمه نفر در صورت عدم شناخت امام می‌باشد، نه برای وجوب تفقه از طریق نفر. آری، به مناسبت حکم و موضوع، از آیه به دست می‌آید که تفقه در آنچه از دین است، واجب است، زیرا مفاد ظاهر آن وجوب تفقه در دین، از حیث دین بودن است (اصفهانی، بی تا، ۲: ۱۶۳-۱۶۴).

تفاوت مزبور در دلالت روایات بر وجوب «تفقه در دین» تأثیری ندارد، زیرا بر فرض قبول اینکه روایت اول ناظر به طریق تفقه در دین است، نه خود تفقه در دین، وجوب طریق، نفسی نخواهد بود، بلکه گیری و مقدمه‌ای است. بنابراین، وجوب آن، مستلزم وجوب تفقه در دین است. بنابراین، هر دو دسته روایات، بر وجوب تفقه در دین دلالت می‌کنند، با این تفاوت که دلالت دسته دوم، مطابقی و مستقیم است، و دلالت دسته اول التزامی و غیر مستقیم است.

۵-۵-۳. قدر متیقن و مسلم از روایات وجوب علم، تحصیل علوم دینی؛ یعنی

علمی است که متعلق آن‌ها دین است، و دین مشتمل بر اعتقادات، اخلاقیات و احکام فرعی و عملی است. بنابراین، وجوب تحصیل علم دین، همه ابعاد دین را شامل می‌شود. از آنجا که اعتقادات دینی، پایه و اساس دو قسم دیگر (اخلاقیات و احکام عملی) است، بدون شک روایات وجوب تحصیل علم، علم به اعتقادات دینی را شامل می‌شود.

۶-۵-۳. شیخ انصاری، پس از بیان ادله یاد شده بر وجوب تحصیل علم به تفصیل اعتقادات، گفته است: «انصاف این است که تحصیل چنین علمی تنها در توان شمار اندکی از افراد است، زیرا چنین معرفتی جز برای کسی که دارای قوه و توان استنباط مطالب از روایات باشد، و نیز از قوه نظری دیگری برخوردار باشد که بتواند روایات خلاف براهین عقلی را تشخیص دهد، مقدور نخواهد بود» (انصاری، ۱۴۳۰، ۱: ۵۶۰).

ایشان در ادامه، روایاتی را نقل کرده است که بیانگر این مطلب‌اند که معرفت و تصدیق تفصیلی در زمینه اعتقادات دینی، شرط اسلام و ایمان نیست. آنچه در اسلام و ایمان شرط است، تصدیق به توحید، نبوت رسول اکرم ﷺ، و آنچه او از جانب خداوند آورده است، و امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ همین مقدار که این امور در اعتقاد مکلف باشد، کافی است، و آگاهی از عبارتهایی که خواص در این باره به کار می‌برند، لازم نیست.

آری، می‌توان گفت: تحصیل معرفت تفصیلی درباره اعتقادات دینی، نه برای تحقق اسلام و ایمان، بلکه به عنوان مستقل، بر کسی که توان تحصیل آن را دارد، واجب است. این چیزی است که ادله پیشین (عمومات وجوب تفقه و...) آن را اقتضا می‌کند (همان: ۵۶۱-۵۶۶).

حاصل دیدگاه شیخ انصاری درباره وجوب تحصیل معرفت در زمینه اعتقادات دینی چنین است:

الف) معرفت استدلالی به صورت ساده که در توان همه انسان‌ها است، بر همه مکلفان وجوب نفسی و عینی دارد.

ب) معرفت استدلالی تفصیلی به صورت فنی و مصطلح در عرف متکلمان بر عموم مکلفان واجب نیست.

ج) معرفت مزبور، بر کسانی که توانایی تحصیل آن را دارند و موانعی نیز برای

انجام آن وجود ندارد (مانند تأمین معاش لازم برای خود و خانواده یا انجام واجبات کفایی دیگر) واجب است.

در مورد مطلب اول و دوم سخنی نیست، ولی مطلب سوم محل تأمل است، زیرا اگرچه ظاهر ادله یاد شده بر وجوب تحصیل معرفت مزبور دلالت می‌کند، ولی از سیره رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام به دست می‌آید که ترک آن مستوجب عذاب نیست، و به عبارت دیگر، به ترک آن تریخیس داده شده است، لذا مفاد و مدلول نهایی آن‌ها استحباب است نه وجوب.

آری، در اینجا فرع و فرض دیگری وجود دارد که در کلام مرحوم شیخ انصاری مطرح نشده است و آن، تحصیل معرفت تحقیقی و تفصیلی به صورت فنی و تخصصی برای کسانی است که توانایی آن را دارند، برای دفاع از اعتقادات دینی و پاسخ‌گویی به شبهات مخالفان و معاندان، که وجوبش کفایی است نه عینی.

فهرست منابع

۱. **نهج البلاغه**، جمع آوری: سید رضی، ۱۳۶۹ش، قم، نشر امام علی علیه السلام.
۲. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۲۱ق، **البدایة و النهایة**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق، **المسند**، شرح احمد محمد شاکر و احمد الزین، قاهره، دار الحدیث.
۴. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۸ش، **شرح چهل حدیث**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۳۰ق، **فرائد الاصول**، قم، مجمع فکر الاسلامی.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۲ش، **تسنیم**، تهران، مرکز نشر اسراء.
۷. حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۳۹۸ق، **وسائل الشیعة**، تهران، المكتبة الاسلامية.
۸. خراسانی، شیخ محمد کاظم، بی تا، **کفایة الأصول**، قم، دار الذخائر.
۹. رازی، فخرالدین، بی تا، **مفاتیح الغیب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. رشید رضا، محمد، بی تا، **تفسیر المنار**، دار المعرفة، بیروت.
۱۱. شیخ بهایی، بهاء الدین عاملی، ۱۴۱۳ق، **الأربعون حدیثاً**، بیروت، دار الرسول الأکرم صلی الله علیه و آله و سلم.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۹۳، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۳. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. غروی اصفهانی، محمد حسین، بی تا، **نهایة الدراییة**، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۱۵. غزالی، ابوحامد، ۱۴۲۱ق، **احیاء علوم الدین**، بیروت، المكتبة العصرية.
۱۶. فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۰۶ق، **الوافی**، اصفهان، مكتبة الامام امیر المومنین علیه السلام.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸، **اصول الکافی**، تهران، المكتبة الاسلامية.
۱۸. مازندرانی، ملاصالح، ۱۴۲۱ق، **شرح اصول الکافی**، تصحیح سید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۷۰، **مرآة العقول**، تهران، المكتبة الاسلامية.
۲۰. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، **شرح اصول الکافی**، تصحیح محمد جواد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.